

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه اشتراط بقای موضوع در استصحاب

پرسش هایی وجود دارد که باید مطرح و پاسخ داد در رابطه با مباحثی که تا کنون مطرح شده است. پرسش اول این که درون خودش چند تا سوال داشت. پرسش دوم هم به نوبه خودش حامل چند تا سوال است. سوال این است که مطالب بیان شده از علما در رابطه با عقل و عرف و لسان دلیل ؛ این کارشان تا چه حد قابل دفاع است؟ عقل کنار عرف بیاید ما می فهمیم. یا کنار لسان دلیل بیاید. اما عرف کنار لسان دلیل یعنی چه؟ لسان دلیل را مگر چه کسی مشخص می کند؟ لسان دلیل یعنی عرف. همانی که عرف می فهمد. و می گوید که دلیل این را می خواهد بگوید ، این می شود لسان دلیل. مثلا اوفوا بالعقود هر چه لسان بفهمد می شود اوفوا بالعقود. وقتی گفته می شود المومنون عند شروطهم یعنی هر چه عرف می فهمد از المومنون. پس لسان دلیل یعنی همان عرف این دو تا کنار هم چه نسبتی دارد؟ حالا ممکن است گفته شود او ناظر به دلیل است و این غیر ناظر به دلیل است. سوال این است که مگر ما غیر ناظر به دلیل هم داریم ؟ سوال دیگر این است که عرف مگر این جا اعتبار دارد؟ بالاخره عرف یک جاهایی اعتبار دارد و یک جاهایی ندارد! کتاب فقه و عرف را حتما مطالعه بفرمایید. مثلا عرف در قانونگذاری کارایی ندارد. اگر این جا عرف بیاید و بگوید اگر کشمش هم جوش بیاید مثل انگور است، بعد حکم کند به بقای موضوع، راجع به انگور وضعیت روشن است اما راجع به کشمش نداریم که اذا غلی ... می خواهیم که استصحاب کنیم و بگوییم این همان انگور است. کسی در این جا آیا نمی گوید عرف در مقام تقنین نیست؟! آیا عرف را در مقام قانون گذاری می توانیم که از او استفاده کنیم؟ اختلافی که با برخی از این روشنفکرها داریم این است که آنها می خواهند که دائم این عرف را بیاورند داخل در قانون گذاری. اگر بگویید این جا عرف در تطبیق است ؛ بزرگان در این حالت معتقدند که عرف در مفاهیم است نه در تطبیق مفاهیم بر مصادیق. شما هر چه که هست چه مفاهیم تصویری چه مدالیل تصدیقی ، به عرف بگویید اوفوا یعنی چه؟ عقود یعنی چه اوفوا بالعقود یعنی چه؟ می گویند این که بروید بیرون با عرف بخواید مصداق شناسی بکنید این چنین نیست. آیا ما نمی خواهیم که تطبیق دهیم این همانی را؟ کشمش همان انگور است ؛ این یک نوع تطبیق است. یا یک نکته دیگری بود در گفته های آقای آخوند که عرف از .. در اذهان ... سوال این است که مگر عرف در مناسبات اعتبار دارد؟ مثالی که زدیم این بود که آب تغییر کرده به نجاست و شارع فرموده که نجس است، هر آبی که به نجاست تغییر کند ، نجس می شود. بعد تغییرش از بین رفته و عرف در این جا می آید می گوید که آن تغییره علت محدثه بود. یعنی همین که تغییر کند بس است . ثمره اش این است که این آبی که خودبخود تغییرش از بین رفته است نجس می شود. و با استصحاب نجاستش ثابت می شود. برخلاف آن جا که میگوید تغییر هم علت محدثه است هم علت مبقیه... گر چه الان تغییرش باقی نیست! ببینید همه این ها را ما در این پرسش دوم مطرح کردیم. حالا باید ببینیم که امروز و فردا چقدر از ان را می توانیم که رسیدگی کنیم. خیلی بحث خوب و زیبا و مهمی است. مطالبی هست از جمله این که جناب نایینی موافق تثلیث نیست. این که سه نهاد را ما این جا بیاوریم. عقل و عرف و لسان دلیل. این که عقل را بیاوریم و رود کنیم مشکلی نیست اما این که عرف را بیاوریم و بعد از آن هم بلافاصله لسان دلیل را هم بیاوریم، میگوید این یعنی چه؟ ایشان می گوید ببینید در بقای موضوع، لا عبرة بالعقل این جا جای استفاده از عقل نیست یعنی کارکرد عقل یک کارکرد خاصی است. ما در بقای موضوع دلیل لازم داریم سراغ عقل برویم. شما مثلا وقتی انگور کشمش شده دنبال این هستید که کشمش همان انگور است؟ این را عقل باید بگوید یا عرف؟ این در واقع یک نوع مفهوم شناسی است. ما در مفاهیم سراغ که می رویم؟ وقتی می خواهیم مفهوم نان و جو و کشمش را بشناسیم سراغ چه کسی می رویم؟ آیا سراغ عقل می

رویم؟ این که آیا این همان است یک نوع مفهوم شاسی است. اگر بخواهیم که از مداریل تصدیقی بخواهیم بفهمیم که این آیه یا حدیث چه چیزی را می خواهد که بگوید. در واقع ما باید باب ورود عقل را به صحنه تخته کنیم.

در مثال انگور و کشمش عرف به ما می گوید که اگر آثار حرمت را بر کشمش بار نکنی، نقض یقین کردی به شک. آقای آخوند هم این ها را گفت. جناب نایینی هم همین ها را تکرار می کند؛ ایشان می گوید منظور از مناسبات دلیل همان عرف است. ایشان می گوید این جا با عرف چه فرقی می کند؟ کشمش و انگور درست است که مفهوما متفاوت است اما مناسبات اقتضا می کند که بگوییم کشمش هم حکم انگور را دارد، اگر این طور باشد، ظاهر مناسبات هم به ظاهر دلیل جهت می دهد، ایشان می گوید مناسبات حکم و موضوع اثر می گذارد روی دلیل. و لذا دلیل ممکن است که خاص باشد، ولی مناسبات این را عام می کند، اگر این شد این کار که کار عرف است. پس شما چطور دو تا دستگاه درست می کنید برای حکم به بقای موضوع. یکی عرف یکی لسان دلیل. عرف فارغ از دلیل هم می خواهد که دلیل را توسعه دهد. یا شک کند که استصحاب کند، لسان دلیل هم که نهایتا به عرف میرسد. ماروایت معروفی داریم که المومنون عند شروطهم؛ بحث مهمی که هست این که این شروط فقط التزامات ضمن عقد را می گیرد؟ یا التزامات بدوی را هم می گیرد؟ یک وقت یک آقایی ضمن عقد نکاح به خانمش قول داده که فلان جا زندگی کنند یک دفعه نه صرفا این خانم یک قولی از شوهرش گرفته است. شرط ضمن عقد را الزام و التزام تابع می گویند. به همین دلیل اختلاف است که قولی که کسی میدهد و شرط ضمن عقد هم نیست، سوال این است که لازم است وفا کند یا نکند. مشهور می گویند که شروط همان الزام و التزام ضمن عقد است. اما برخی هم می گویند ابتدایی هم باشد مثل وعده که آنها هم شرط است. وعده ها و وقولی که آدم به یک نفر میدهد، آیا لازم است وفا کند. به تعهدات ابتدایی نمی گویند شرط.

ظاهرا پیامبر با قید زدن المومنون می خواهند بگویند که صفت ایمان دخالت دارد در وفا. آیا مومن به التزامات ضمن عقدش وفا می کند یا قول هم بدهد وفا میکند؟ برخی میگویند اگر چه شروط اگر مفهوم شناسی کنیم توسعه ندارد، اما در این حدیث توسعه دارد. حکم ما وفا عند شروطهم موضوع ما المومنون؛ مناسبات حکم و موضوع اقتضا می کند که بگوییم موضوع اعم است. وبعد هم پشت آن هم فتوا میدهند.

آقای نایینی می گوید وقتی به هر دلیلی اگر شروطهم اعم است، به حسب مناسبات حکم و موضوع این دیگر روی خود دلیل اثر می گذارد. همه این کارها را هم عرف انجام میدهد - عرف در خدمت دلیل - العنب اذا غلی یحرم بعد عنب شده کشمش، و خانم هم کشمش را در آب جوش ریخته و جو ش آمده است. آیا این کشمش جو ش آمده در آب، حکم عنب را دارد یا نه؟ این جا ممکن است بگویید عقل معیار است، بنا شد ما عقل را نیاریم می گوئید عرف؛ ما باید از یک طرف دلیل را نگاه کنیم و ببینیم که دلیلمان چیست و از طرفی هم ببینیم این همان است یا نه؟ ممکن است بگویید عنب غیر از کشمش است عرفا ولی وقتی العنب اذا غلی یحرم را به عرف میدهند، از این می فهمیم که کشمش هم حکم انگور را دارد، اگر می فهمد عرف شما نهایتا رفت در خدمت دلیل. ما عرف فارغ از دلیل را کار نداریم. بیرون چه به انگور کشمش هم گفته شود یا نه ما الان با این دلیل کار داریم. نکته این است که این مناسبات دلیل را هم جهت میدهد، یعنی این طور نیست که عرف از عنب داخل در العنب اذا غلی یحرم... کشمش را هم استنباط کند. ولی برای دلیل ظهور درست نکند، کلا مناسبات حکم و موضوع اگر یک جا تشکیل شد، روی ظهور دلیل اثر می گذارد، یعنی اگر مناسبات نبود یک چیز می فهمید و حالا هم که هست یک چیز می فهمد. در همان المومنون عند شروطهم مثال واقعی است. امام خمینی می گوید من نمی گویم شروط وعده ها را هم در بر میگیرد. المومنون را وقتی میگوئید معلوم است که می خواهد وفا کند. معلوم است که می خواهد هم التزامات ضمنی را بگوید هم التزامات ابتدایی را اگر این طور باشد بالاخره ظهور درست می کند. سوال این است که چطور شد که نایینی به تقسیم ثنایی رسید؟ این ها تمرکزشان روی تفسیر مناسبات حکم و موضوع است. آقای آخوند و... مناسبات را می آورند، ولی می گویند این مناسبات مثل شیرمولوی است. نه ظهور شکن است نه ظهورساز است. فقط ایجاد شک میکند. اما ایشان می گوید مناسبات ظهور درست می کند. مناسبات بحث بسیار مهمی است و من مدتی است در این فکرم که چقدر ظرفیت دارد این بحث.

عبارت را نگاه کنید الاقوی... نظر العرف... در استصحاب که این همانی مطرح می شود باید برویم سراغ عرف. ما این جا از سه جهت مشکل داریم و هیچ کدامش کار عقل نیست. لا معنی للرجوع الی العقل فی مفاهیم الالفاظ در مفاهیم تصویری که سراغ عقل نمی رویم. مفاهیم الفاظ یعنی مفاهیم تصویری. فی ما استفاد لا معنی للرجوع الی العقل.. فی ما استفاد من دلیل الحکم. ما چه تصویری از آن داشتیم مداریل تصدیقی. یعنی در معنا کردن العنب اذا غلی یحرم.. همچنین در خطاب لاتنقض که امام صادق

فرمودند این اشاره به دلیل استصحاب دارد، یک دلیل داریم لا تنقض الیقین بالشک برای لاتنقض هم به عرف رجوع می کنیم نه عقل. یعنی این که کجا ما استصحاب نکردیم نقض یقین به شک نکردیم. و کجا اگر استصحاب کنیم نقض یقین به شک کردیم. اگر موضوع باقی باشد ما استصحاب کنیم، نقض یقین به شک کردیم. در خطاب لاتنقض هم که جا برای عقل نمی ماند.

**الحمد لله رب العالمین**